

حرف مهمل [أی: لا يعمل شيئاً] و يرد على ثلاثة أوجه

الفاء المفردة

أحدها: أن تكون عاطفة  
و تفيد ثلاثة أمور

الأول: الترتيب و هو نوعان

- معنوي
- و ذكري

تعريف: وقوع حكم معطوف عليه بعد از حكم معطوف

كقول حسان: هَجَوْتُ مُحَمَّدًا فَأَجَبْتُ عَنْهُ \* و عند الله في ذاك الجزء

[تعريف: تنها وقوع ذكر لفظ معطوف بعد از ذكر معطوف عليه است]

و هو عطفٌ مُفصَّل على مجمل

نحو: فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَلَرَّآنا اللَّهَ جِبْرَةً (النساء/١٥٣)

[تعريف: تعقيب و اتصال حكم معطوف بعد از وقوع حكم معطوف عليه در اولین وقت ممکن، به خلاف «ثم» که برای ترتیب انفصالی است]

أ لا ترى أَنَّهُ يُقال: «تَزَوَّجَ فلان فَوَلَدَ لَهُ» إِذا لم يكن بينهما إِلا مَدَّة الحمل، و إِن كانت متطوِّلة

در تأیید معنای تعقیب داشتن فاء

[قال الرضی فی شرحه علی الکافی: فَإِن اخضرار الأرض، ینتدئ بعد نزول المطر، لکن ینتم فی مدَّة و مهلة، فجاء بالفاء، نظرا إلى أَنه لا فصل بین نزول المطر و ابتداء الاخضرار، و لو قال: ثم تصبح، نظرا إلى تمام الاخضرار، جاز]

الثاني

و هو في كل شيء بحسبه

و: قال الله تعالى  
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ  
مِنَ السَّمَاءِ مَاءً  
فَتَصْبِحُ الْأَرْضُ  
مُخْضِرَةً (الحج/٦٣)

در رد معنای  
تعقیب برای فاء

و قيل: تقع الفاء

و تارة معنى الواو

[واو برای جمع مطلق بین معطوف و معطوف عليه و فاقد تعقیب و اتصال است]

«تارة معنى «ثم»

و منه الآية (الحج/٦٢)

[ثم حرف عاطف و فاقد تعقیب و اتصال است بلکه مفید معنای تراخی است]

و، و قيل (ابن حاجب): الفاء في هذه الآية للسببية، و فاء السببية لا تستلزم التعقيب بدلائل صحة قولك: إِن يُسلم فهو يدخل الجنة و معلوم ما بينهما من المهلة

ابن حاجب میگوید به علت وجود فاصله میان بارش باران و رویش گیاهان، این فاء دارای تعقیب نیست بلکه از نوع فاء سببیت است و منصوب شدن مضارع بعد از فاء سببیت جوازى است به علت آیه ٣٦ مرسلات و ٩ قلم که منصوب نشده است و فاء سببیت دارای تعقیب نیست، اما در مورد مثالی که برای اثبات عدم وجود تعقیب آورد می‌توان گفت تعقیب کل شیء بحسبه، یعنی فرد مُسلم در اولین زمان ممکن وارد بهشت خواهد شد بنابراین تفاوت در تعریف تعقیب است

و قوله تعالى: ثُمَّ خَلَقْنَا النَّفْطَ عِلَّةً فَخَلَقْنَا الْعِلَّةَ مُضَعَةً فَخَلَقْنَا الْمَضْغَةَ عظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/١٤)

فالفاء بمعنى «ثم»: تراخي معطوفاتها

رضی در رد این قول نظرگاه را نسبت به فائات تغییر داده میگوید: «ثم خلقنا» نظرا إلى تمام صیورنها علقه، فَخَلَقْنَا الْعِلَّةَ ... نظرا إلى ابتداء كل طور و ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ، إِنَّمَا نظرا إلى تمام الطور الأخير، و إِنَّمَا استبعادا لمرتبة هذا الطور الذي فيه كمال الإنسانية، من الأطوار المتقدمة. در نتیجه با توجیه رضی، فاء به معنای ثم نخواهیم داشت

كقول امرئ القيس  
قفنا نيك من ذكري حبيب و منزل  
بِسَقَطِ اللَّوَى بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلٍ

[واو برای جمع مطلق بین معطوف و معطوف عليه و فاقد تعقیب و اتصال است]

بايستيد تا گريه كنيم از جهت ياد دوستان و ياد آن منزل كه در ناحيه سقط اللوى - مكاني كه رملهاى پيچيده دارد- در حالي كه آنجا بين دو مكان «دخول» و «حومل» است

زيرا كلمه «بين» يا اضافه به اشياء متعدد معطوف به حرف واو مى‌شود، مانند «جلست بين زيد و عمرو» و يا خود كلمه «بين» يا مضاف‌اليه تكرر مى‌شود مانند «بينه و بينك» و يا به شىء واحدی که در حكم متعدد است اضافه می گردد، مانند: «جلست بين العلماء» و چون در شعر «بين» تكرر نشده و اضافه به شىء واحد در حكم متعدد نیز نشده است، پس شعر از قسم [اول است که باید واو عاطفه بین معطوف و معطوف عليه وجود داشته باشد و چون فاء به جای آن قرار دارد بنابراین فاء باید به معنای واو باشد

لأنه لا يجوز: جلست بين زيد فعمرو

و زعم الأصمعي أن  
الصواب: روايته بالواو

و أجيب بأن التقدير: بين  
مواضع الدخول فمواضع  
حومل، كما يجوز: جلست بين  
العلماء فالزهاد

اصمعی از لغویین بصره، فاء به معنای واو را قبول ندارد و معتقد است اینجا باید حتما شعر با واو خوانده شود زیرا اگر مضاف الیه «بين» مفرد باشد حتما باید با «واو» به مفرد دیگری عطف گردد، در پاسخ او گفته شده حتی اگر فاء به معنای واو هم وجود نداشته باشد میتوان این شعر را با تقدیر گرفتن «مواضع» صحیح دانست، زیرا بین میتواند به اسم جمع، به تنهایی اضافه شود، سپس آن اسم جمع با فاء به اسم جمع دیگری عطف شود، بنابراین معنا چنین است: سقط اللوى در منطقه‌ای میان مناطق اَدْخُول سپس مناطق حومل واقع است، یعنی به دخول نزدیکتر است

[جمع بندی]

تمام استدلالهای نحویون برای رد معنای تعقیب فاء پاسخ داده شد، پس فاء معنای تعقیب دارد

ابن هشام ذیل این آیه شریفه در باب ثانی ذیل بحث (الجملة التابعة لمفرد) توضیحات بیشتری مطرح کرده است. معنی الییب: أن الفاء تركت الجمليتين منزلة الجملة الواحدة، ولهذا أكتفى فيهما بضمير واحد، وجئت فالخير مجموعهما كما في جمليتي الشرط و الجزء الواقعتين خيرا، و المحل لذلك المجموع، و أما كل منهما فجزء الخير فلا محل له، فافهمه فإنه يدعي! و يجب على هذا أن يدعى أن الفاء في ذلك و في نظائره من نحو (زيدٌ يعطر اللبَابَ قَمَضْبُ) قد أخذت لمعنى السببية، و أخرجت عن العطف، كما أن الفاء كذلك في جواب الشرط، و في نحو (أحسن إليك فلان فأحسن إليه) و يكون ذكر أبي البقاء للعطف تجرزا أو سهوا. بنابراین با توجه به بیان ابن هشام مشخص می‌شود که فاء در اینگونه موارد «فاء سببیت محضه» است به این معنا که عاطفه نیست و فقط افاده سببیت است

و ذلك غالباً  
في العاطفة  
جملة أو صفة

بیان شد که معنای سببیت در فاء عاطفه هنگامی که عطف کننده جمله یا صفت باشد، غالبی است، ابن هشام در این قسمت تذکر می‌دهد که در موارد غیر غالبی فاء عاطف جمله یا صفت چه نوع فانی است

فالأول (جملة)

نحو: فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ (القصص/١٥)

نحو: لَا تَكُلُونْ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ \* قِمَالَتُونَ مِنْهَا الْبُطُونُ \* قَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ (الواقعة/٥٢-٥٤)

پس موسی مشتی بر او زده، و [به سبب آن مش] حکم قضا و مرگ را بر آن شخص جاری کرد

موکدا آنان خورنده هستند از درخت جهنمی زقوم، به همین سبب پرکننده هستند از آن درخت، شکم‌هایشان را و به همین سبب آخامندگان هستند بر روی آن از آب گرم و جوشان

و قد تجيء في ذلك مجرد الترتيب

گاهی فاء در دو نوع عطف بیان شده، فقط حاوی معنای ترتیب است

نحو: هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ صَيْفِ إِبراهيمَ الْمُكرَمينَ \* فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فجاءَ يعجلُ سمي \* قَفَرْتَهُ إِيَّيْمْ قَالَ أ لَا تَأْكُلُون (الذاريات/٣٦و٣٧)

هنگامی که بر او وارد شدند پس گفتند: سلام! (ابراهيم) گفت: سلام! (شما) گروهی ناشناخته (اید). پس به سوی خانواده‌اش روی کرد و گوساله فربه (بریان شده‌ای) آورد، و آن را به ایشان نزدیک کرد، (و) گفت: آیا (غذا) نمی‌خورید؟

و ذلك ممنوع في العاطفة مفرداً على مفرد

در اجاء زيد فعمرو» هیچگونه سببیتی وجود ندارد  
البته این ممنوعیت شامل مفرد مؤول، که در فاء سببیت وجود دارد، نیست

و ذلك حتم في فاء السببية

وجود معنای سببیت در فاء سببیه -که همان فانی است که ماقبل آن سبب مابعدش است و همواره بعد از موارد ٩ گانه قرار میگیرد- واجب است. فاء سببیه عطف کننده مصدر مؤول مابعد به مصدر متوهم به دست آمده از جمله ماقبل است

فاء فصیحه: بیانگر معطوف علیه محذوفی است و البته یک قسم جداگانه نیست بلکه با توجه به معطوف علیه محذوفش نوع آن مشخص میشود، بنابراین اگر محذوف شرطیه باشد، فاء رابطه و اگر غیرشرطیه باشد، عاطفه است

فاء سببیت: ویژگی اصلی آن، سبب بودن ماقبل برای مابعد است و بعد از طلب و نفی (موارد ٩ گانه) قرار میگیرد

الثاني من أوجه الفاء  
أن تكون رابطة للجواب

الثالث: أن تكون زائدة

مسائل

تنبیه

جمع بندی

الفاء المفردة

أحدها: أن تكون عاطفة  
و تفيد ثلاثة أمور

حرف مهمل [أى: لا يعمل شيئاً] و يرد على ثلاثة أوجه

الثالث: أن تكون زائدة

مسائل

تنبيه

جمع بندي

إحداها: أن يكون الجوابُ جملة اسمية

و ذلك حيث لا يصلحُ لأن يكونَ شرطاً، و هو منصرف في ستّ مسائل

نحو قوله تعالى: و إِنْ مَسَسَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (الأنعام/١٧)

و قول الكميت في آل البيت (ع): فَإِنْ هِيَ لَمْ تَصْلُحْ لِقَوْمِ سِوَاهُمْ \* فَإِنْ ذُو الْقُرْبَى أَحَقُّ و أَقْرَبُ

[نكه]

الثانية: أن تكون فعلية كالاسمية، و هي التي فعلها جامد

فعل جامد: مانند ماضی غیر متصرف و نعم و بشی که انشائی هستند

نحو: و مَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (النساء/٣٨)

و هر کس شیطان همشینی او باشد، پس (شیطان) همشینی بدی است

نحو قوله تعالى: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران/٣١)

اگر همواره خدا را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید؛ تا خدا دوستان بدارد

و قول أميرالمؤمنين (ع): فَإِنْ كَانَ لَابِدٌ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ فليكن تعصبكم لِكلام الخصال و محامد الافعال

پس اگر گریزی نباشد از عصبيت، پس باید بوده باشد همت و عصيت شما برای کسب مکارم اخلاق و افعال پسندیده

و نحو

إِنْ قَامَ زَيْدٌ فَوَاللهِ لَاقُومُنَّ

بعد از او قسم، يك اقسام که فعل انشائی است در تقدير است

و إِنْ لَمْ يَسْبُ زَيْدٌ فَيَا خُسْرَهُ رَجُلًا

يا حرف ندا، خسر منادی مضاف و منصوب، رجلاً تمیز. هرگاه منادا از اوصاف نامطلوب مثل زیان کار شدن باشد، حروف ندا برای ندبه و تعجب استعمال می شود. معنای مثال: اگر زید توبه نکند ای وای بر زیانکاری او از حیث مردانگی. سیوطی در بحث ندا گفت: یا للعجب أى یا لعجبُ أحضر فهذا وقتُک (ای تعجب حاضر شو! هم اکنون وقت حاضرشدنت است. ترجمه طبق گفته سیوطی: یا خسر احضر فهذا وقتک؛ اگر زید توبه نکند ای خسارت حاضر شو که هم اکنون زمان خسارت زید است از حیث مردانگی. ثمره قرآنی: يَاخُسْرَةَ عَلَى الْعِيَادِ (پس/٣٠) کشف: نداء للحرسة عليهم، كأنما قيل لها: تعالى يا حسرۃ فهذه من أحوالك التي حُكِّتُك أن تحضرى فيها، و هي حال استهزائهم بالرسل

الثاني من أوجه الفاء  
أن تكون رابطة للجواب

الرابعة: أن يكون فعلها ماضيا لفظاً

و معنى

إِمَّا حقيقة

نحو: إِنْ سَرَقْتُ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ(يوسف/٧٧)

اگر سرقت می کند او، محققا سرقت کرد برادری که برای او بود سابقاً

مکررات ج ٢ ص ٤٧ تصریح دارد که قد در این مورد لفظا یا تقدیرا موجود است و دسوقی تصریح کرده که این قد، تحقیق است

و إما مجازاً

نحو: و مَن جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ كَفَّتْ وَجْوهُهُمْ فِي النَّارِ(النمل/٩٠)

و کسانی که فقط کار ناشایسته آورند، در آن روز بر صورت هایشان در آتش افکنده شوند

نزل هذا الفعل لتحقق وقوعه منزلة ما وقع

افکنده شدن مُسیء در آینده است اما به خاطر محقق الوقوع بودن منزله ماضی شده و «کُتِبَ» آورده شده است

نكه

اگر پرسیده شود این بدان معناست که جمله ای که فعل آن ماضی است نمیتواند شرط واقع شود پس مثلاً جمله: اگر نزد من میامدی تو را اکرام می کردم، فعل جمله شرط ماضی است و منعی وجود ندارد، پاسخ می دهیم آن فعل ماضی ای که نمیتواند شرط واقع شود، باید در معنا نیز ماضی باشد اما مثال بیان شده فقط لفظاً ماضی است و در معنا ماضی نیست زیرا اصلاً مجيء رخ نداده است! لذا منظور از فعل ماضی لفظاً و معنی این است که یا آن فعل ماضی مقرون به قد تحقیق باشد (لفظاً یا تقدیراً) یعنی قطعاً رخ داده باشد یا به علت محقق الوقوع بودنش به جای آوردن فعل استقبالی از فعل ماضی استفاده شده باشد، چنین فعلی توانایی شرط واقع شدن را ندارد پس نیازمند فاء است

حروف استقبالِ مد نظر در این مبحث: سین، سوف، لن

إِبحرف استقبال له الصدر، لأن الجملة المصدرية بحرف له الصدارة لا تصلح لوقوعها شرطاً، فإذا دخلت الفاء جاز ذلك (دسوقی ١/١٧٦)

نحو: و ما يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ (آل عمران/١١٥)

و هرکار نیکی انجام دهند، هرگز دربارہ آن [از جانب خدا] ناپسایى نخواهند دید

صدارت طلب های مد نظر در این مبحث: ما، إن نافية، ربُّ، كأنما، أما؛ توجه: أدوات شرط و استفهام در این بخش مطرح نشده اند بلکه از حیث انشائی بودن مدنظر قرار دارند، توجه: ٢: كأنْ یا توجه به اینکه همواره بر سر جمله اسمیه داخل میشود، ذیل بحث جمله اسمیه بودن قرار میگیرد

كقول ربیعة بن مرقوم: فَإِنْ أَهْلَكَ فِذِي لَهَبٍ لَظَاهُ \* عَلَيَّ يَكَاذُ يَلْتَهَبُ التَّهَابَا

بنابرین اگر هلاک شوم پس چه بسیار صاحب خشمی است که این چنین صفت دارد آتش خشمش نزدیک است که برافروزدانند افروختنی برای من

لِهَا عَرَفْتُ مَنْ أَنْ «رُبُّ» مَقْدَرَةٌ، وَ أَنَّهَا لَهَا الصِّدْر

در بحث ربِّ مطرح شد که کثیراً بعد از فاء، ربُّ در تقدیر است و عمل آن نیز باقی می ماند و اینجا نیز «ذی» را مجرور کرده است

و اعلم

أن «إذا» الفجائية قد تنوب عن الفاء

نحو: و إِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَأْذُمْتُ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْتَطُونَ (الروم/٣٤)

و اگر بخاطر دستاورد پیشین شان مصیبت و رنجی به آنان برسد، ناگهان آنان ناامید می شوند

كقوله: مَنْ يَفْعَلِ الْحَسَنَاتِ اللَّهُ يَشْكُرْهَا \* وَ الشَّرَّ بِالشَّرِّ عِنْدَ اللَّهِ مِثْلَانِ

تقدیر: فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا فَرُدُّهَا إِلَيْهِ، وَ إِنْ لَمْ يَأْتِ فَاسْتَمِعْ بِهَا

و قال ابن مالك: يجوز في النثر نادراً

شبه شرط لفظی است که دارای معنای عام و مبهم همانند ادات شرط بوده و بعد آن جمله و یا شبه جمله ای ذکر می شود که علت وقوع فعل دیگری است که این فعل دیگر به عنوان شبه جواب ذکر می شود

اسم موصول به شرط اینکه جمله صله آن جمله فعلیه باشد و فعل آن، چه مذکور باشد و چه مقدر، معنای استقبالی داشته باشد

اسم نكرة ای که بعد از آن جمله ای به عنوان صفت آن آمده که فعل آن معنای استقبالی دارد

مثال: ؟

كما تربط الفاء الجواب بشرطه كذلك  
تربط شبه الجواب بشبه الشرط

تنبيه

و ذلك في نحو: الَّذِي يَأْتِيَنِي فَلَهُ دَرَاهِمٌ

و بدخولها فهم ما أرادته المتكلم من ترتب لزوم الدرهم على الإتيان

و لو لم تدخل احتمال ذلك و غيره

خطيب: ترتب لزوم الدرهم على الإتيان و عدمه. یعنی هم احتمال دارد که اعطای درهم به شرط آمدن باشد و هم احتمال دارد اعطای درهم در غیر آمدن نیز رخ دهند و ترتبی بین آمدن و اعطا نباشد، همچنین میتوان احتمال دیگر را چنین دانست: کسی که نزد من می آید، خود او درهمی دارد

[و نحو: إِنْ الدِّينَ قَتَلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ لَمْ يَكُنَّ يَتَوَبُّوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ (بروج/١٠)]

[نكه]

لازم به ذکر است که آن موصول و اسم نکره در جمله، مبتدا بوده و صله و صفت این دو، سبب وقوع خبر برای آن مبتدا است. به همین جهت که مضمون خبر، لازم و حتمی و مرتب بر مبتدا است و همچنین مضمون مبتدا به همراه صفت و یا صله، سبب برای تحقق خبر است، به این دو، شبه شرط و شبه جواب گویند و به همین جهت جایز است فاء بر خبر داخل شود

[خطيب: المشابهة بين خبر المبتدأ (شبه جاب) و جواب الشرط من حيث إن الجواب معلق على الشرط، و الخبر معلق على المبتدأ المتضمن معنى الشرط، فكل منهما معلق على شيء]

نكه

تفاوتِ فاءِ جواب شرط و عاطفه در چیست؟ خطیب در بحث {الجملة التابعة لمفرد} در باب ثانی این حاشیه را ذکر کرده است: لو كانت الفاء التي اقترن بها جواب الشرط عاطفةً لَجعلت الجواب كفعل الشرط، و هذا ينقض بعضه بعضاً، فكيف يكون جواباً و له حكمُ فعل الشرط، او هو

در جایی است که جواب، صلاحیت شرط واقع شدن در جمله شرطیه را هرگز نداشته باشد، یعنی به علتی نتوان آن «جواب» را به عنوان «شرط» در یک جمله شرطیه استعمال کرد. علت دخول فاء بر این جمله های جواب این است که ارتباط لفظی بین جمله ی جواب و شرط ایجاد شود. اما اگر فعل در جمله جواب توسط ادات شرط مجزوم بود و یا اساساً جمله جواب، صلاحیت وقوع در محل شرط را داشته باشد این خود موجب ارتباط بین این دو جمله می گردد و باید دانست که در بین تمامی حروف، فاء برای این نحوه ارتباط بین شرط و جواب مناسب است زیرا فاء دارای معنای «سببیت» و «تعقیب» است بنابر این متناسب با جمله شرط و جزء است زیرا جزء، سبب و متعقب از شرط است

[شرح رضی علی الکافی: إن كان الجزاء مما يصلح أن يقع شرطاً، فلا حاجة إلى رابطة بينه و بين الشرط لأن بينهما مناسبة لفظية من حيث صلاحية وقوعه موقعه، و إن لم يصلح له فلا بد من رابط بينهما، و أولى الأشياء به: الفاء. لمناسبة للجزاء معنى، لأن معناه: التعقيب بلا فصل، و الجزاء متعقب للشرط كذلك، هذا إلى خفتها لفظاً]

[موسوعة: الأصل في جواب الشرط أن يكون صالحاً لأن يكون شرطاً؛ أي أن يكون فعلاً خبيرياً متصرفاً غير مقترن به «قد»، أو «لن»، أو «ما»، النافية، أو «لن»، أو «سوف» (و خبريتها) أي ليس أمراً، و لا نهياً، و لا مسبوفاً بأداة من أدوات الطلب]

و اگر خداوند به تو نیکی رسانند، پس او بر هر چیزی تواناست

اگر دعوت رسول الله صلى الله عليه و آله به اسلام شایسته برای قومی غیر از انصار نیست پس ذوی القربی احق و اقرب به این دعوت می باشند

چرا در آیه شریفه: وَمَنْ عَادَ قَسَمَ اللَّهُ مَنَهُ (مانده/٩٥) فاء بر سر جواب آمده با اینکه هیچ یک از موارد ششگانه نیست؟ یا توجه به اینکه نیازی به آمدن فاء نیست، معلوم میشود تقدیر جواب شرط، جمله اسمیه و چنین است: فهو ينتقم الله منه. همچنین است آیه شریفه: فَمَنْ يَأْمُرْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ (جن/١٣) به علت آمدن لا بر سر جواب شرط، نیازی به آمدن فاء نیست و از آمدن فاء معلوم می شود جمله اسمیه در تقدیر است: فهو لا يخافُ

[نكه]

الثانية: أن تكون فعلية كالاسمية، و هي التي فعلها جامد

فعل جامد: مانند ماضی غیر متصرف و نعم و بشی که انشائی هستند

نحو: و مَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (النساء/٣٨)

و هر کس شیطان همشینی او باشد، پس (شیطان) همشینی بدی است

نحو قوله تعالى: إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (آل عمران/٣١)

اگر همواره خدا را دوست می دارید، پس از من پیروی کنید؛ تا خدا دوستان بدارد

و قول أميرالمؤمنين (ع): فَإِنْ كَانَ لَابِدٌ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ فليكن تعصبكم لِكلام الخصال و محامد الافعال

پس اگر گریزی نباشد از عصبيت، پس باید بوده باشد همت و عصيت شما برای کسب مکارم اخلاق و افعال پسندیده

و نحو

إِنْ قَامَ زَيْدٌ فَوَاللهِ لَاقُومُنَّ

بعد از او قسم، يك اقسام که فعل انشائی است در تقدير است

و إِنْ لَمْ يَسْبُ زَيْدٌ فَيَا خُسْرَهُ رَجُلًا

يا حرف ندا، خسر منادی مضاف و منصوب، رجلاً تمیز. هرگاه منادا از اوصاف نامطلوب مثل زیان کار شدن باشد، حروف ندا برای ندبه و تعجب استعمال می شود. معنای مثال: اگر زید توبه نکند ای وای بر زیانکاری او از حیث مردانگی. سیوطی در بحث ندا گفت: یا للعجب أى یا لعجبُ أحضر فهذا وقتُک (ای تعجب حاضر شو! هم اکنون وقت حاضرشدنت است. ترجمه طبق گفته سیوطی: یا خسر احضر فهذا وقتک؛ اگر زید توبه نکند ای خسارت حاضر شو که هم اکنون زمان خسارت زید است از حیث مردانگی. ثمره قرآنی: يَاخُسْرَةَ عَلَى الْعِيَادِ (پس/٣٠) کشف: نداء للحرسة عليهم، كأنما قيل لها: تعالى يا حسرۃ فهذه من أحوالك التي حُكِّتُك أن تحضرى فيها، و هي حال استهزائهم بالرسل

الفاء  
المفردة

حرف مهمل [أى: لا يعمل شيئاً] و يرد على ثلاثة أوجه

أحدها: أن تكون عاطفة  
و تفيد ثلاثة أمور

الثاني من أوجه الفاء  
أن تكون رابطة للجواب

و هذا لا يشبه سبويه

الثالث: أن تكون زائدة

فاء زائدة را بعضی از نحویون  
قبول کرده اند اما در موضع  
استعمالش اختلاف دارند

مسائل

تنبيه

جمع بندی

و أجاز الأخفش زيادتها في الخبر مطلقاً

و حكى: أَخُوْكَ فوجد

[مخالفتان زائده بودن فاء می گویند: فاء، رابط جواب شرط محذوف است که کلّ جمله شرط و جزاء خبر برای «أخوك» است و تقدیر حکایت اینگونه است: أَخُوْكَ إِنْ كَانَ هَذَا فوجد]

فالأمر، نحو: هذا فَلْيَذَوْقُوهُ حَمِيمٌ (ص/۵۷)

و تأوّل المانعون الآية على أَنَّ

الخبر «حميم» و ما بينهما معترض

«أو هذا منصوب بمحذوف يفسره «فليذوقوه»  
و على هذا ف«حميم» بتقدير: هو حميم

فاء را رابطه می گیرند زیرا لیذوقه را جواب برای شرط مقدر می داند و  
تقدیر چنین است: هذا- إِنْ كَانَ هَذَا عَذَابَكُمْ فليذوقوه- حميم

باب اشتغال: «هذا» محلا منصوب و مفعول فعل محذوف «فليذوقوا» است که  
فليذوقوه» آن را تفسیر می کند و چون فاء در جمله مفسّر محذوف، فاء»  
رابطه بوده است بنابراین در جمله مفسّر مذکور نیز، رابطه بین جواب و شرط  
است و اصل آیه چنین است: إِنْ كَانَ كَذَلِكَ فليذوقوا هذا فليذوقوه؛ و در  
این صورت «حميم» خبر برای مبتدا محذوف «هو» است

و النهي، نحو: زيدٌ فلا تضربه

المانعون يؤوّلون ذلك بتقدير «أمّا» (حدائق النديه/۸۸۰) تقدیر چنین است: اما زيدٌ فلا تضربه، که اما در آن  
حاوی معنای شرط و توکید است؛ بعضی نیز گفته اند چنین مثالی از عرب استعمال نشده و غلط است

زمانی که نگه داشت- جان خود را از ضربت شمشیرم- به واسطه دستی که بزرگ بود حجم و اندازه آن، محققا  
واگذاردم- بعد از شمشیر زدن- ظاهر پوست دست او را- (دست او را قطع کردم) در حالی که به شدت می لرزید

لأنّ الفاء لا تدخل في جواب «لما» خلافاً لابن مالك

[کسانی که زیادت فاء را قبول ندارند، در این شعر می گویند: فاء عاطفه است و «ترکت» را عطف بر جمله ای می کند که آن جمله جواب شرط بوده است به تقدیر: ضربت فترکت ]

جمع بندی  
با توجه به توجیهات و احتمالاتی که در موارد زائده گرفتن مطرح شد، به نظر میرسد این هشام فاء زائده را قبول ندارد

الفاء  
المفردة

تنبيه

جمع بندی

مسائل

حرف مهمل [أی: لا يعمل شيئاً] و یرد علی ثلاثة أوجه

أحدها: أن تكون عاطفة  
و تفيد ثلاثة أمور

الثاني من أوجه الفاء  
أن تكون رابطة للجواب

الثالث: أن تكون زائدة

الأولى: الفاء في نحو: بَلِ اللَّهُ فَاعِبٌ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ (الزمر/٦٦)

جملاتی که فاء بر جمله انشائیة داخل شده و یکی از متعلقات فعل بر آن مقدم شود

بلکه فقط خدا را بیرست و از سپس گران باش

جواب لـ«أما» مقدرة عند بعضهم و فيه إجحاف

زیرا این قول مستلزم دو خلاف اصل است

حذف ادات شرطی که علاوه بر ادات شرط بودن، متضمن معنای فعل شرط نیز هست، زیرا «أما» نائب از «مهما یکن من شیء» است

تقديم مفعول فعل بر فاء رابطه

إخطیب: لأنَّ اصل «اما»: مهما یکن من شیء فاعبد الله، ثم حذفتهما و یکن و عَوْضُ «اما» عنهما، فلزم اقتران «اما» بالفاء، فحذفت جملة الشرط، و قامت «اما» مقامها، فلما حذفت بعد ذالک لزم حذفُ «علی حذف، و هو امر لیس بالسهل»

و زائدة عند الفارسي و فيه بُعدٌ

تقدير آیه چنین بوده: بل فاعبد الله. و فيه بعد: و در این قول، دوری از حقیقت وجود دارد زیرا زائده بودن خلاف اصل است و نزد قائلین به زیادت فاء، فاء زائده مواضع استعمالی خاصی دارد که دخول بر فعل انشائیةای که در موضع خبر است از آن مواضع نیست

و عاطفة عند غيره (ابن انباری و زجاج) و الأصل: تنبّه فاعبد الله، ثم حذف «تنبيه» و قدّم المنصوب علی الفاء إصلاحاً للفظ كي لا تقع الفاء صدراً

به علت اینکه حروف عاطفه بین معطوف و معطوف علیه واقع میشوند و اینجا معطوف علیه مقدر است، الله مقدم شد تا فاء عاطفه در صدر جمله قرار نگیرد

زائدة لازمة عند الفارسي و المازني و جماعة

فاء زائده بوده اما دائماً بر اذا فجائیة داخل میشود

و عاطفة عند برمان و أبي الفتح

فاء عاطفه است و جمله مابعدش را عطف بر «فاجأت» مقدر کرده پس فصيحه عاطفه است

الثانية: الفاء في نحو: خرجتُ فإذا الأسدُ

و للسببية المحضة كفاء الجواب عند أبي اسحاق

و يجب أن يحمل على ذلك (سببية محضة) مثل: إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ\* فَصَلِّ لِرَبِّكَ (الكوثر/١و٢)

إذ

لا يعطف الإنشاء على الخبر و لا العكس

و لا يحسن إسقاطها ليسهل دعوى زيادتها

حذف فاء در این آیه شریفه نیکو نیست زیرا ماقبل آن در بیان علتِ مابعدش است بنابراین نمیتوان آن را حذف کرد و مدعی زائده بودن آن شد

نکته: این فاء، فاء عاطفیه مفید سببیت نیست، خطیب در حاشیه میگوید: السببية المحضة: ای خالصه من معنی العطف، ای آن ما بعدها مرتّب او مسبّب عما قبلها او العکس، فاء سببیت که بعد از آن ٩ مورد می آید هم نیست، فاء رابطه که به آن سببیت میگویند هم نیست، بنابراین قسم چهارم و جدیدی است که آن را «فاء سببیت محضة» نامید. ابن هشام نیز به وجود این فاء معتقد است و نظر خود را در باب ثانی، مبحث «الجملة التابعة لمفرد» ذیل آیه شریفه (حج/٦٣) مطرح کرده و می گوید: أن الفاء نزلت الجملتين منزلة الجملة الواحدة و لهذا اكتفى فيهما بضمير واحد و حينئذ فالخبر مجموعهما، كما في جملة الشرط و الجزاء الواقعتين خبراً و يجب على هذا أن يدعى أن الفاء في ذلك و في نظائره من نحو «زيدٌ يطير الذباب فيغضبُ» قد أخلصت لمعنى السببية، و أخرجت عن العطف، كما أن الفاء كذلك في جواب الشرط، و في نحو «أحسنُ إليك فلانٌ فأحسنُ إليه» و يكون ذكر أبي البقاء للعطف تجوزاً أو سهواً

اشكال به ابن هشام: چه اشكالی دارد همانند مقدراتی که در بحث فاء زائده گرفته می شد تا وجود فاء زائده ردّ شود، اینجا نیز بگویم اصل آن چنین بوده: خُذِ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ / تَنبَهُ فَصَلِّ که در این صورت فاء از نوع فصيحه که بیانگر یک شرط مقدر است، می باشد و یا اینکه «فاء فصيحه رابطه» به تقدیر یک شرط مقدر باشد: اذا كان كذلك فصلّ. در پاسخ می توان گفت: ابن هشام در باب رابع ذیل مبحث «روابط الجملة بما هی خبر عنه» و ذیل رابط ششم، در پایان مخالفت خود را با این رابط اعلام کرده است و چون این نوع رابط را قبول ندارد، معتقد است که در مثالهایی مانند «زيدٌ يطير الذباب فيغضبُ» و آیه شریفه(حج/٦٣) عائد به مبتدا (زيدٌ و الله) ضمير موجود در خبر یکپارچه است نه ضمير موجود در معطوف علیه یا معطوف. تنظير ابن هشام برای وجود چنین فائی که مفید سببیت و یکپارچه سازی است، فاء رابطه جواب شرط و این مثال است: «أحسنُ إليك فلانٌ فأحسنُ إليه» این مثال همانند آیه شریفه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ» است که به عقیده ابن هشام نمی توان فاء را عاطفه گرفت زیرا عطف انشاء بر خبر طبق قول مشهور جایز نیست، پس فاء باید از نوع سببیت محضة باشد. بنابراین ریشه پذیرفتن «فاء سببیت محضة» توسط ابن هشام، تپذیرفتنِ رابط ششم از روابط جمله خبریه به مبتدا توسط اوست

فَقَدَّرَ أَنَّهُمْ قَالُوا بعد الاستفهام: لا، فقبل لهم: فهذا كرهتموه، يعني «و الغيبة مثله فاكروهوا، ثم حذف المبتدأ و هو «هذا

ابن هشام میگوید فاء، از نوع «فصيحه» است که پرده از یک شرط محذوف برمیدارد و تقدیر چنین است: اذا كان كذلك فهذا كرهتموه و الغيبة مثله فاكروهوا؛ هنگامی که این چنین است(از خوردن گوشت برادر مرده خود کراهت دارید) پس این چیزی است که آن را خوش نمیدارید و غیبت کردن نیز همانند آن آكل است پس از آن نیز اکراه داشته باشید، بنابراین به نظر ابن هشام، فاء از نوع رابطه و فصيحه است

فَقَدَّرَ أَنَّهُمْ قَالُوا بعد الاستفهام: لا، فقبل لهم: فهذا كرهتموه يعني: و الغيبة مثله فاكروهوا، ثم حذف المبتدأ و هو {هذا}

ابن هشام میگوید فاء، از نوع «فصيحه» است که پرده از یک شرط محذوف برمیدارد و تقدیر چنین است: اذا كان كذلك فهذا كرهتموه و الغيبة مثله فاكروهوا؛ هنگامی که این چنین است(از خوردن گوشت برادر مرده خود کراهت دارید) پس این چیزی است که آن را خوش نمیدارید و غیبت کردن نیز همانند آن آكل است پس از آن نیز اکراه داشته باشید، بنابراین به نظر ابن هشام، فاء از نوع رابطه و فصيحه است. اما چرا ابن هشام {هذا} را نیز محذوف می داند؟ زیرا {كرهتموه} فعل ماضی است و اگر جواب شرط باشد در صورتی که ماضی لفظاً و معنأ باشد، فاء جواب شرط بر سر آن قرار میگیرد اما به علت اینکه این اکراه استمرار دارد و ماضی لفظاً و معانیست، هذا را آورد تا جمله اسمیه ساخته و آمدن فاء توجیه شود

با توجه به اینکه كما كرهتموه متعلق به اكروهوا است بنابراین تقدیر فارسی چنین است: فلا اكروهوا الغيبة كما اكرهتموه. در این حالت فاء از نوع عاطفه است که جمله انشائیة را عطف بر انشائیة ماقبل گرفته و جمله مابعد اتقوا الله هم عطف بر این انشاء است. شیخ طوسی در بیان و طبرسی در مجمع البیان اینگونه تقدیر گرفته اند

و قال الفارسي: التقدير: فكما كرهتموه فاكروهوا الغيبة

و ضعفه ابن الشجري بأن فيه حذف الموصول - و هو «ما» المصدرية - دون صلتها، و ذلك رديء

ابن شجری میگوید حذف ما مصدریه و باقی ماندنِ صله آن لغتی پست و غیر فصیح است زیرا اینگونه حذفی به جز در «أن» مصدریه، جایز نیست

علی و لا یَغْتَبُّ بَعْضُكُم بَعْضاً (الحجرات/١٢)

علی التقدير الأول

و علی «فاكروهوا الغيبة» علی تقدير الفارسي

و جملة و اتَّقُوا الله (الحجرات/١٢) عطف

كما في إِبْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَاتَّقَحَرَّتْ (البقرة/٦٠)

در این آیه انفجرت عطف بر ضربِ مقدر شده است و این آیه را تنظیر برای عطف بر فعل مقدر بیان کرد و فاء در این آیه نیز فصيحه است

كما أن «ما تأتينا فتحدثنا» معناه: فكيف تحدثنا و إن لم تكن «كيف» مذكورة: انتهى

این جمله بنابر اعراب نصبِ تحدثْ، فاء از نوع سبیه است و این جمله از نوع نفی سبب و مسبب است، بنابراین تنظیری برای تقدیر معنوی است زیرا در هنگام معنادرکن از لفظ «چگونه» استفاده می شود چون متکلم می خواهد بگوید: مخاطب نزد ما نیامده است پس چگونه او با ما سخن گوید؛ زیرا «آمدن» شرط سخن گفتن است. پایان کلام ابوعلی فارسی

و المعنى: فكما كرهتموه فاكروهوا الغيبة و إن لم تكن «كما» مذكورة

و هذا يقتضي أن {كما} ليست محذوفة، بل أن المعنى يعطيها، فهو تفسير معنى لا تفسير إعراب

هذا: تنظير، محذوفة: يعنى {كما} در لفظ مقدر نیست و تأثیر لفظی ندارد

أن ابن الشجري لم يتأمل كلام الفارسي. فإنه قال: كأنهم قالوا في الجواب: «لا» فقبل لهم «فكرهتموه فاكروهوا الغيبة و اتقوا الله» فـ«إتقوا» عطف على «فاكروهوا» و إن لم يذكر

و بعدُ فالصواب

الفاء  
المفردة

- حرف مهمل [أی: لا يعمل شيئاً] و یرد علی ثلاثة أوجه
- أحدها: أن تكون عاطفة  
و تفيد ثلاثة أمور
- الثاني من أوجه الفاء  
أن تكون رابطة للجواب
- الثالث: أن تكون زائدة
- مسائل

جمع بندی

كقول جميل بن عبد الله  
أ لم تسأل الربيع القوَّاءَ فينبطُ  
و هل تُخبرُكَ اليومَ بيِّداءَ سَمَلُقُ

أي: فهو ينطق

لأنها

و لو كانت للسببية لنصب

دو نکته

آیا نپرسیده‌ای منزلی را که خالی از اهل خود گشته تا به نطق آید و جواب دهد تو را و آیا خبر می‌دهد تو را در امروز بیابان هولناکی که بی‌آب و علف است

لو كانت للعطف لجزم ما بعدها

زیرا در این صورت عطف بر تسأل بود و لم بر سر آن داخل شده و مجزوم میشد

از این لُصِبَ که این هشام گفت، معلوم می‌شود عقیده او در مورد اعراب مابعد فاء سببیت که به نظر اکثر نحات جوازاً منصوب به آن مقدره است، این است که خیر، اگر شرایط فاء سببیت یعنی سبب بودنِ ماقبلِ فاء برای مابعد فاء برقرار بود، قطعاً مابعد فاء منصوب به آن مقدره است و این حکم وجوبی است نه جوازی، دماینی به این حرف این هشام اشکال کرده و گفته است در آیه ۳۶ سوره مرسلات به وضوح بعد از فاء سببیت مرفوع شده است، همچنین بغدادی میگوید: قول المصنف غیر جید، فان السببية مجوزة للنصب لا موجبة كما حققه الرضى و غیرُ. اما شمنی گفته است که این حرف این هشام ناظر به اکثر موارد است که منصوب میگردد. نکته بعدی اینکه طبق تحقیق، آنچه ماقبل فاء سببیت است دو حالت دارد، انشائیه و غیرانشائیه، در حالتی که ماقبل فاء سببیت انشائیه باشد، مابعد فاء وجوباً باید منصوب گردد زیرا در حالت غیرمنصوب، عطف خبر بر انشاء رخ می‌دهد که طبق قول مشهور جایز نیست. و نکته بعدی اینکه ممکن است علتِ کثیر بودنِ نصبِ مابعد فاء سببیت، کثیر بودنِ انشاء نسبت به غیر انشاء در ماقبل آن باشد

قائلین به جوازی بودنِ نصبِ مابعد فاء سببیت به این دو آیه استشهاد کرده‌اند: وَ لَّا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ (مرسلات/۳۶) و وَدَّوْا لَوْ تَذَكَّرُ الْقِدْهُنُونَ (قلم/۹) اما با توجه به اسلوب: ما تأتينا فتحدّثنا؛ که در جزء سادس و باب اعراب الفعل مطرح شده است، در حالت رفعی تحدّثُ گفته است که فاء میتواند عاطفه یا استینافیه باشد که بنابر عاطفه بودن نفی بر سر معطوف علیه نیز وارد میشود. بنابراین هر دو آیه شریفه نیز میتوانند عاطفه باشند و به ترتیب معنای هر دو آیه چنین است: به آنها اجازه داده نمی‌شود سپس عذرخواهی نمیکنند؛ آرزومندند سازشکاری تو را سپس سازشکاری خود را. بنابراین ممکن است بتوان گفت مابعد فاء سببیت وجوباً منصوب است؛ یا اینکه بگوییم مثالِ {ما تأتينا فتحدّثنا} اثبات کننده این مطلب است که در حالتی که ماقبل فاء سببیت، {نفی} است مابعد فاء سببیت، جایز‌الوجهین است

همچنین شرایط برای اینکه فاء در این شعر رابطه جواب شرط و یا زائده باشد برقرار نیست پس این قِسم چهارم فاء یعنی استینافیه است

أي: فهو يكون حينئذٍ

و مثله: فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (البقرة/۱۱۷) بالرفع

در حالتی این آیه شریفه می‌تواند همانند شعر قبلی باشد که {فیکون} عطف بر {کن} در نظر گرفته شده و سؤال ایجاد شود که چرا مجزوم نیست؟ در حالی که این ترکیب بسیار بعید است. اما در اصل همان طور که اکثر معرین از جمله عکبری در التبیان ترکیب کرده‌اند عطف بر {يقول} بوده که فاء در آن عاطفه است یا فاء استینافیه بوده و یک هو قبل از آن در تقدیر است. نکته بعدی اینکه اگر عطف بر {کن} بود قائلین به جوازی بودنِ نصبِ مابعد فاء سببیت آن را به عنوان شاهد ذکر می‌کردند که نکرده‌اند

فاء در این موارد و آیات برای عطف جمله بر جمله است و معطوف علیه کل جمله لم تسأل است که جمله ينطق عطف بر آن شده است و نحو یون قبل از آن یک {هو} ذکر میکند تا تأکیدی باشد بر عطف جمله بر جمله نه اینکه قصد آنها این باشد که بگویند جمله معطوف باید اسمیه باشد

نکته: ابن هشام در این قسمت وجهی برای فاء استینافیه در نظر نگرفت و آن را رد کرد اما در مسئله {ما تأتينا فتحدّثنا} یکی از وجوه را استینافیه بودن فاء بیان می‌کند که هم می‌تواند از باب مامشات با قوم و قول مشهور باشد و هم ممکن است تناقضی با ردّیه او در اینجا باشد

أن الفاء في نحوهما للعطف، و أن المعتمد بالعطف الجملة، لا الفعل، و إنما يقدر النحويون كلمة {هو} ليبينوا أن الفعل ليس المعتمد بالعطف

و التحقيق



الفاء  
المفردة

- حرف مهمل [أى: لا يعمل شيئاً] و يرد على ثلاثة أوجه
- أحدها: أن تكون عاطفة  
و تفيد ثلاثة أمور
- الثاني من أوجه الفاء  
أن تكون رابطة للجواب
- الثالث: أن تكون زائدة
- مسائل
- تنبيه

